



در کشورها • سوسیالیستی موجود است آنان را به گونه‌ای که فیتا متفاوت از خرایسط زندگی زنان در نظام سرمایه‌داری متمایز می‌سازد •

مشکل دیگر عدم آگاهی نویسندگان متعدد از روند مبارزه طبقاتی در کشورهای سوسیالیستی میباشد. به عنوان نمونه سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی هنگامی متولد شد که این کشور در التهاب جنگ داخلی و - تجاوزات ۱۲ کشور امپریالیستی، قحطی و ... میسوخت • همه کشورهای سوسیالیستی، به استثنای کوبا، خدمات فراوانی از جنگ دوم جهانی متحمل شدند. برای پژوهشگران غربی، بویژه متخصصین آمریکائی که صدمات آنچنانی از جنگ دوم جهانی ندیدند، اهمیت و سنگینی کم‌شکن این مشکلات قابل نیک نیست • کشورهای امپریالیستی از برنامه‌های متعددی از جمله برنامه مارشال برای بازسازی خود بهره‌جستند. اما کشورهای سوسیالیستی ناچار از بازسازی اقتصاد ویران خود از صفر بوده‌اند. کمبود مسکن، غذا، و دیگر نیازهای ابتدائی زندگی و فشارهای دولتهای امپریالیستی از طریق جنگ سرد و ... - کشورهای سوسیالیستی را با مسئله مرگ و زندگی روبرو نموده بود. در چنین شرایطی بوجی انتقاد نویسندگان بورژوا مینسی بر اینکه در جوامع سوسیالیستی تعمیر گیری توسط مردان و برای بازسازی صنعت انجام گرفته و به خدمات مصرفی جهت سبک‌تر کردن بار مشکلات زنان توجهی نشده، آشکار میشود چرا که بدون صنایع پایه‌ای، امکانات برای پرورش صنایع مصرفی موجود نخواهد بود • علاوه بدیسی است که از بازسازی صنایع پایه‌ای و فعالیتهائی چون خانه سازی، نه فقط مردان بلکه زنان و کودکان نیز بهره‌مجبورند. مسئله‌ای که کشورهای سوسیالیستی

با آن دست به گریبان بودند انتخاب آزادانه بین صنایع مادر و صنایع مصرفی نبوده بلکه نیازی کامل حیاتی بود که می‌بایست برطرف گردد. از این منتقدین باید پرسید که با توجه به ذخایر طبیعی فراوان و ثروت سرشاری که در کشورهای امپریالیستی موجود بوده، چرا هیچگونه اقدام فوری و عاجلی برای ایجاد مهد کودک و دیگر امکانات رفاهی ارزان و کارآمد برای خانواده‌ها انجام نگرفته است؟ چرا هنوز پس از گذشت چند دهه از جنگ جهانی دوم امکانات فوق‌العاده محدودی برای بهبود بخشیدن شرایط زنان و ایجاد تساوی حقوق در کار موجود است؟ حال اینکه در کشورهای سوسیالیستی به این مسائل به فوریت پاسخ داده شد •



Valentina Tereshkova

والنتینا ترشکوا اولین و تنها فضا نورد زن در دنیا • او قبلاً یک کارگر نساجی بود و در حال حاضر رئیس کمیته زنان شوروی میباشد • ناگفته نگذاریم که کشورهای سوسیالیستی به رشد صنایع مصرفی به موازات بهبود تکنولوژی جامعه بی توجه نبوده‌اند چنین روندی را به عنوان نمونه در جمهوری دمکراتیک آلمان میتوان مشاهده نمود • مثلاً در سال ۱۹۷۷ نود و پنج درصد خانواده‌های آلمانی دارای یخچال بوده‌اند در سال ۱۹۶۰، این نسبت فقط به ۸٪ میرسید. در سال ۱۹۶۰، برای ۱۹٪ از کودکان زیر ۳ سال

و ۲۵٪ کودکان بین ۳ تا ۶ سال مهد کودک دولتی وجود داشت • این نسبتها در سال ۱۹۷۲ به ۶۰٪ برای کودکان زیر ۳ سال و ۹۴٪ برای کودکان بین ۳ تا ۶ سال رسید • روند مشابهی در دیگر جنبه‌های صنایع مصرفی و رفاهی موجود میباشد • تراکهای شوروی نیز تسهیلات فراوانی برای خانواده‌ها پدید آورده است • اخیراً قوانین مربوط به مسکن در شوروی به خانواده‌هایی که فرزندان فراوانی دارند و نیز به مادران مجرد حق تقدم در دریافت خانه‌های جدید داده‌است. همچنین خانواده‌ها مشمول کمکهای فراوانی جهت خرید خانه‌های مسکونی شان (از قبیل کمک برای پرداختن پیش‌پرداخت و یا وام بدون بهره) و یا پیوستن به خانه‌های گروهی میشوند. زوجهای جوان از پرداخت مالیات معاف میباشند. انتظار میرود که در طی یازدهمین برنامه پنج ساله اقتصادی (۱۹۸۵-۱۹۸۱) قدرت خرید خانواده‌ها به میزان ۲۳٪ افزایش یابد •

نکته تاریخی دیگری که نویسندگان غربی بدان توجه کافی مبذول نمیدارند این است که سوسیالیسم بعنوان یک شیوه تولیدی نخستین مراحل تکاملی خود را پشت سر میگذارد. از ایجاد سالمندترین کشور سوسیالیستی - اتحاد شوروی - کمی پیش از ۶۰ سال میگذرد. این مسئله با در نظر گرفتن اینکه شوروی در زمان انقلاب سوسیالیستی اکتبر از صنعت فوق‌العاده عقب مانده‌ای برخوردار بوده است بیشتر نمودار میشود. دیگر کشورهای سوسیالیستی حداکثر حدود ۳۰ سال دارند. ناگفته پیداست که در مقایسه با تاریخ بشری این مدت زمانی فوق‌العاده کوتاه میباشد. هرگاه ایسین واقعیت در تحلیل شرایط زنان در جوامع

زنان در کشورهای سوسیالیستی

سوسیالیستی در مد نظر گرفته شده متوجه خواهیم شد که مسائلی از قبیل عدم وجود زنان در پستهای بالایی دولتی و حزبی با روشنی، صحت و واقع بینی تجزیه و تحلیل خواهند گشت بجای آنکه بعنوان کمبودهای ذاتی سوسیالیسم در نظر گرفته شود.

همانگونه که مطالعات متعدد نشان میدهد در همه کشورهای سوسیالیستی توزیع کار کاملاً متساوی برای زنان وجود دارد. در این کشورها زنان به میزان بیشتری در فعالیتهای تولیدی شرکت میکنند. اگرچه درصد فعالیت زنان در مشاغل سنتی هنوز بالاتر است اما در مقایسه با کشورهای سرمایه داری تعداد زیادی از زنان در جوامع سوسیالیستی در بخشهای غیر سنتی به کار اشتغال می ورزند. به عنوان نمونه ۳۳٪ مهندسين در اتحاد شوروی زنان میباشد. دلایل متعددی برای اشتغال زنان در بخشهای سنتی اقتصاد نظیر تدریس، خدمات بهداشتی و صنایع سبک وجود دارد. یکی از دلایل این است که قانون زنان را از حرکت در مشاغلی که از نظر بهداشتی خطرناک بنظر میرسند معاف میدارد. دلیل مهم دیگر این است که افراد سالمندتر که به مشاغل سنتی اشتغال دارند مشاغل خود را قبل از انقلاب سوسیالیستی آغاز نموده اند. نکته شایان توجهی که محققین غربی نادیده میگیرند این است که زنان جوامع سوسیالیستی از ۳ نسل متفاوت میباشد که هر نسل تجارب ویژه خود را دارد. کهنسال ترین نسل دوران دیکتاتوری تزارها، جنگ اول جهانی و مخاطرات جنگ دوم جهانی را تجربه کرده است. در این دوران خطر گسترش فاشیسم بر جهان حاکم بود و کمونیستها ی روسی بر رهبری لنین نخستین گامهای ساختمان سوسیالیسم

را بر میداشتند. نسل جوانتر زنان به همراه نسل قبلی اثر دوران تلخ جنگ دوم جهانی را پشت سر گذاشته است. جوانترین نسل که از نظر سنی باثین تر از ۳۰ سال میباشد تمام نظر سنی باثینتر از ۳۰ سال میباشد تمام دوران زندگی را در جوامع سوسیالیستی گذرانده است. این تفاوت نسلی در تفاوتهای تعلیم و تربیت، عقل، روابط زناشویی، کار منزل، نگهداری کودکان و دیگر جنبه های زندگی بازتاب می یابد. زنان سالمند از برابری کمتری با مردان در مقایسه با زنان جوان برخوردارند. این البته به این معنی نیست که وضعیت زنان سالمند نسبت به نسل پیش تر بهبودی نیافته است. بلکه اشاره به این نکته مهم است که روند بهر طرف اهمیت زنان در آینده را باید بر اساس شرایط نسل جوان جوامع سوسیالیستی ارزیابی نموده و به تفاوتهای زندگی نسلی متفاوت توجه نمود.

بعلاوه ۳۰ تا ۶۰ سال به هیچوجه زمان کافی برای رهایی کامل از بقایای فکری و فرهنگی ای که هزاران سال گریبانگیر جامعه بوده است نمیباشد. دلیل عدم حرکت زنان در رده های بالایی مشاغل دولتی و حزبی را



زنان میلیتاریست در کوبا

نهر باید در جوان بودن کشورهای سوسیالیستی

لیستی جستجو کرد. تعداد زنان در مقام رهبری جوامع سوسیالیستی نسبت به کشورهای غربی بسیار بالا بوده و این میزان در حال افزایش است. مثلاً در جمهوری دمکراتیک آلمان زنان ۳۵٪ نمایندگان خانه خلق - با لائترین قدرت قانونگذاری - و ۲۵٪ شهرداران را تشکیل میدهند. البته تعداد زنان در مشاغل بالایی دولتی در جمهوری دمکراتیک آلمان، به مانند همه دیگر کشورهای سوسیالیستی، نادر میباشد. این مسئله ناشی از مشکلات دوگانه ای که زنان هنوز در جوامع سوسیالیستی با آن مواجهند میباشد. علاوه بر این، همانگونه که تجزیه و تحلیل مارکویست نشان میدهد کسانی که مشاغل بالایی دولتی را در کشورهای سوسیالیستی اشغال میکنند مردانی هستند که قسمت اعظم عمرشان را در مبارزه برای سوسیالیسم و بهبود شرایط کشورشان گذرانده اند و این در هنگامی بوده است که شرایط فعالیت اجتماعی برای زنان چندان مساعد نبوده است.

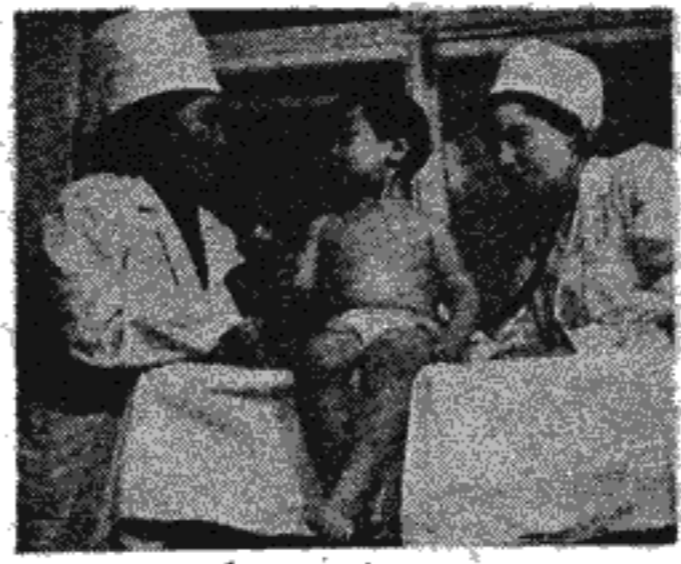
ذکر شد که سومین مشکل در مطالعه وضعیت زنان عدم آگاهی پژوهشگران غربی از سوسیالیسم و روند رشد سوسیالیستی است. محققین غربی، بویژه محققین فمینیست، مطرح میکنند که چرا در کشورهای سوسیالیستی، اگر زنان واقعاً آزاد هستند، جنبشهای زنان یا حداقل هیچگونه تظاهراتی موجود نیست. اینان توجه ندارند که در کشورهای سرمایه داری جنبشهای اجتماعی عوامل بوجود آورنده تغییرات اجتماعی هستند. کسانی که از حقوق حقه خویش محروم میباشند از طریق این جنبشها به خواسته های خویش دست مییابند. بعنوان نمونه خلق قهرمان کرد به همراه دیگر خلقهای مهمان برای دست یابی به خودمختاری با

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ایران در برابر میباید. علت این جنگا این است که رژیم جمهوری اسلامی به اقتضای ماهیت طبقاتی خود قادر به پاسخگویی به خواسته های عادلانه خلق کرد نمیباشد. به همین روال است جنبش زنان. در جوامع سوسیالیستی آزادی زنان از طرق دیگری به غیر از "جنبش زنان" حاصل میشود. اول اینکه ایدئولوژی حاکم بر این جوامع موافق - بهبود زندگی و موقعیت زنان میباشد. در نتیجه زنان نیازی در تغییر دادن زیربنای ایدئولوژی جامعه نمی بینند. دوم اینکه امکانات اجتماعی گوناگونی برای بهبود بخشیدن به شرایط زنان موجود میباشد که برای زنان نیازی به اعتصابات و تظاهرات جهت احراز حقوق بجای نمیگذارد. نمونه بارز این امکانات را میتوان در جمهوری - دموکراتیک آلمان مشاهده نمود.

فدراسیون دموکراتیک زنان سازمان وسیعی است که تعداد بیشماری از زنان آلمانی در آن عضویت دارند. فدراسیون در هر بخش شهر شعبه ای دارد که مسئولین آن توسط زنان محل انتخاب میشوند. این فدراسیونها در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها نقش بسیاری ایفا میکنند. مثلا در مورد احداث مهد کودکهای جدید و دیگر امکانات بهداشتی و خدماتی فدراسیون محل نقش تعیین کننده ای دارد. فدراسیون دموکراتیک زنان ۳۵ کرسی در خانه خلق که بالاترین ارگان قانونگذاری کشور است اشغال کرده است. مسئولیت این ۳۵ تن نماینده فدراسیون مشخصا دفاع از منافع زنان میباشد. اما تعداد نمایندگان زن به مراتب بیش از این است: ۱۶۵ نماینده از ۵۰۰ نماینده یعنی ۳۵٪ کل نمایندگان زن میباشد (آمار سال ۱۹۷۵)

زنان همچنین از طریق کمیته های زنان موجود به عضویت در اتحادیه های صنفی

(TRADE UNION) در میآیند و از این طریق در تصمیم گیریهای سیاسی، اقتصادی و - اجتماعی جامعه شرکت میکنند. هر شعبه اتحادیه صنفی کمیته ویژه زنان دارد که توسط زنان بمدت ۳ سال انتخاب میشوند. کمیته زنان مسئول ارتقاء مقام زنان موسسه میباشد که بخشی از موافقتنامه ای است که هر ساله بین مدیریت موسسه و اتحادیه امضا میشود. مدیریت موسسه و اتحادیه صنفی مسئول



دوتن از زنان پزشك در ازبکستان شوروی ۱۰ درصد پزشكان این جمهوری را زنان تشکیل میدهند.

اجرای مفاد این موافقت نامه هستند در غیر این صورت باید در مقابل زنان پاسخگو باشند.

می بینیم که زنان از طریق فدراسیون دموکراتیک زنان و شعبات مختلف آن در معلات گوناگون و کمیته های زنان اتحادیه های صنفی برای دست یابی به شرایط بهتر زندگی، از امکانات فراوانی برخوردارند. البته این نکته به هیچوجه نافی این امر نمیباشد که زنان خود برای حصول این تغییرات مبارزه کرده اند. زنان به همراه مردان آگاه، برای بوجود آوردن تغییر در شرایط زندگی خویش و دسترسی به برابری حقوق اجتماعی مدتهاست که مبارزه کرده اند. اگرچه سوسیالیسم پیش شرط های آزادی و بهبودی زندگی زنان و برابری دو جنس را فراهم میآورد، اما بدون مبارزه متشکل، همه جانبه و همگانی و سازمان یافته

زنان نمیتوان به این اهداف جامعه عمل موشا ننداز خاطر دور نداریم که تغییر زیربنای اقتصادی و نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم اگرچه شرط لازم اما کافی برای تحقق امر رهائی زنان و برابری کامل موقعیت اجتماعی زن و مرد نمیباشد. اگرچه همراه با نابودی سرمایه داری، و تامین کار برای زن و مرد و مزد مساوی در مقابل کار برابر و اجتماعی نمودن بسیاری از کارهای مربوط به خانه و نگهداری از کودکان و ایجاد تسهیلات لازم در این رابطه، ایجاد قوانین و نهادهای مختلف حقوقی و اجتماعی، زنان از موقعیت اقتصادی و حقوقی شایسته برخوردار میشوند اما تغییر افکار، سنن، عادات و ارزشها و وجهه نظرها و بطور کلی فرهنگ مردسالارانه

بطور مکانیکی و به مجرد تغییرات اقتصادی حاصل نمیشود. از همین رو مبارزات همگرا - تیک زنان چه قبل و در پروسه انقلاب و چه بعد از پیروزی و استقرار حکومت کارگران همچنان ادامه خواهد یافت و حکومت سوسیالیستی موظف خواهد بود که در هر مقطع در جهت ارتقاء ایدئولوژی عمومی و تمجیح بازمانده های فرهنگی گذشته به حمایت از خواسته های مساوات طلبانه زنان برخیزد.

بعنوان مثال غیرمعمول است که توقع داشته باشیم بلافاصله بعد از انقلاب سوسیالیستی، همه خدمات اجتماعی برای از بین بردن نیاز به کار منزل یکجا فراهم آید و کارخانگی یکباره اجتماعی شود و یا همه مردان با طلب خاطر در انجام وظائف خانگی شرکت جوینند. متاسفانه رهائی زنان از این فشار مضاعف (کار اجتماعی و کار منزل) امری نیست که به یکباره حاصل آید و محتاج به پروسه ای طولانی از تغییرات اقتصادی، تکنولوژیکی اجتماعی و فرهنگی میباشد.

زنان دوکشورهای سوسیالیستی

در دورانهایی که جامعه دستخوش تغییرات زیربنایی و اساسی میباشد امکان اینکه همه بخش‌های جامعه در روندی هماهنگ، همزمان و با سرعت یکسان تغییر یا بنسب وجود ندارد. زنان در کشورهای سوسیالیستی زمانی به فعالیت‌های تولیدی راه یافتند که هنوز امکانات مادی برای حمایت آنان بطور باید و عاید فراهم نبود. اگر چه این امکانات در طول زمان بهبود یافته است اما در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی هنوز که هنوز است در زمینه مسائل فرهنگی عقب ماندگی‌های بسیاری موجود است و بقایای بسیار قوی فرهنگ مردسالارانه بچشم میخورد. متأسفانه هنوز زنان در عین اشتغال بکار بهیرون از خانه بهیرون با مسئولیت‌های مربوط به خانه را نیز بر دوش می‌کنند. برتری طلبی مردان و ستم فرهنگی بیرونی در اعکال پیچیده و ظریفی همچنان انامه دارد و سیاست‌های سازشکارانه و مداخلات جویانه رویزیونیستی با فرهنگ و مظاهر بیورژوایی در زمینه‌های مختلف و خاصه در زمینه‌های مربوط به مسائل زنان باعث شده است که تغییرات مطلوب در این زمینه را کند تر و گاه بکلی منحرف نماید.

ناگفته نگذاریم که در کشورهای سوسیالیستی کوشش‌های فراوانی برای آسان نمودن کار زنان در جامعه و خانه بعمل می‌آید. مثلاً در جمهوری دموکراتیک آلمان زنانی که مادر ۳ فرزند یا بیشتر هستند ساعات کمتری را به کار می‌پردازند (اخیراً ساعات کار همه زنان کاهش یافته است). اما این مسئله بدرستی با مخالفت زنان و صاحب نظران آلمانی روبرو گشته است چرا که این عمل به تحکیم ایده «کار زنان، کار منزل

است کمک میکند. متخصصین آلمانی معتقدند که مردان نیز باید از تسهیلاتی نظیر ساعات کار کمتر برخوردار باشند تا به همکاری در کار منزل ترغیب شوند. در حال حاضر مردان تنها در صورتی که همسران آن از نظر جسمانی یا روانی ناتوان باشند و یا سرپرستی و مسئولیت نگهداری فرزندان را برعهده داشته باشند، از امکانات خاصی زنان برخوردار خواهند بود. بسیاری از نویسندگان غربی به این مسئله که نقش مردان در جوامع سوسیالیستی آنطور که باید و شاید تغییر نیافته بیش از حد اهمیت داده، آنرا مطلق نموده و ادعا میکنند که نقش مردان هیچ تغییری نیافته و از آن به نفعی همه جانبه دستاوردهای جوامع سوسیالیستی در زمینه‌های زنان، میپردازند. این پژوهشگران توجه نمیکنند



زنی در حال کار با تراکتور پیچیده‌زنی (آذربایجان شوروی)

که اگر چه مردان هنوز به طور کامل از نقش‌های سنتی رهایی نیافته‌اند اما تغییرات چشمگیری در نقش آنها در اجتماع و خانواده بوجود آمده است. تصور اینکه شرایط زندگی زنان تغییر یافته بدون اینکه هیچ تغییری در زندگی مردان بوجود آمده باشد کاملاً باطل است. بدیهی است که نقش زنان بیش از نقش مردان تغییر یافته است. از آنجا که این تغییر برای مردان به معنای چشم پوشی از امتیازاتی است که نسل‌های متعاندی از آن برخوردار بوده‌اند، طبیعتاً بسیاری از آنان به سختی این تغییر را می‌پذیرند. مطالعات مختلف نشان میدهد که نسل‌های مختلف مردان به این تغییرات برخوردی گوناگون دارند. مردان جوان این تغییرات را با آغوش باز پذیرفته و از آگاهی و سیمتری در زمینه مسائل مربوط به زنان و نقش اجتماعی و خانوادگی دو جنس برخوردارند. مسئله‌ای که در اینجا

دوباره به چشم میخورد این است که هرگونه مطالعاتی درباره نقش تغییر یافته زنان و مردان در جوامع سوسیالیستی باید مسئله وجود نسل‌های مختلف در این جوامع را به دقت در نظر گرفته، توجه کند که تغییرات سنتی عملی نیست که یک شبه انجام پذیرد. این البته واقعیتی تلخ میباشد چرا که ما را با این مسئله روبرو میسازد که باید برای اهدافی مبارزه کنیم که در طول زندگیمان حصول همه جانبه آنان میسر نمیشود. در چنین شرایطی، ناشکیبائی قابل درک میباشد اما به هیچوجه نمیتواند ما را در مبارزه برای تغییرات بنیادی جامعه یاری رساند. هرگونه توهم خیال پردازی و آرژونطی، چون با واقعیات جامعه و زندگی همخوانی ندارد به چیزی جز یأس و سرخوردگی منجر نخواهد گشت.



عقل تاریخی عقب ماندگی زن



منشاء ستم کنیدگی زنان خصوصاً تاریخی، اقتصادی و اجتماعی دارد. تشکیل واحد خانواده که زنان را به ایفای نقش اجتماعی همسر، مادر و خانه دار مجبور می‌کند از بسط مالکیت خصوصی، جامعه طبقاتی و دولت منتج می‌شود. در جامعه ماقبل طبقاتی تولید اجتماعی بصورت اشتراکی صورت میگرفت، مشترکاً توزیع میگشت و در نتیجه پایه مادی برای ستم - گری و استثمار گروه و یا جنسیت مشخصی موجود نبود. مابندنبال گسترش مالکیت خصوصی و طبقات، انتقال فرم زیست از عشیره به واحدهای خانواده گسترش مازاد اقتصادی و جمع آوری فردی این مازاد بعنوان مالکیت خصوصی، زمینه های مادی ستم و استثمار بطور عام و برتری جنسی بطور خاص فراهم گردید.

انگلس در کتاب مشنا خانواده مالکیت خصوصی و دولت مینویسد:

اهلی کردن حیوانات و نامبروری همزمان با برده داری منبع ثروت غیرمنتظره ای بوجود آورد و مناسبات اجتماعی کاملاً نوین ایجاد کرد. چنین ثروت‌هایی هنگامیکه به ملك خصوصی خانواده‌ها مبدل شده و به سرعت افزایش یافتند ضربه‌ای نیرومند به جامعه‌ای که بر پایه ازدواج پانرگیری و بهره‌حق مادری قرار داشت وارد آوردند. شکار و اهلی کردن حیوانات با مرد بودن از اینرو او مالک احشام، کالها و بردگانی بود که در مبادله با آنها بدست می‌آورد. تمام اضافه‌ای که اکنون از تولید حاصل می‌شد متعلق به او بود. زن در مصرف آن شریک ولی در مالکیت آن سهمی نداشت. مرد هنگام جدایی آنها را با خود

می برد همانطوریکه زن اسباب‌خانه را برمیداشت. به این ترتیب مرد خود را به مقام اول رساند و زن را به مقام دوم - عقب‌راند و زن نمیتوانست شکوه کند. تقسیم کار در خانواده توزیع مالکیت بین مرد و زن را تنظیم کرده بود. این تقسیم کار بلا تغییر مانده بود. با اینهمه اکنون مناسبات خانگی قبلی دگرگون شده بود صرفاً به این علت که تقسیم کار در خارج از خانواده تغییر یافته بود. همان علتی که سابقاً موجب تفوق زن در خانه شده بود یعنی محدود بودن او به کار خانگی اکنون تفوق مرد را در خانه تامین میکرد. کار خانگی زن در قیاسی با کار مرد از تامین معاش اهمیت خود را از دست داده، دومی همه چیز بود و اولی يك كمك ناچیز.

بدین طریق از دیاد ثروت از يك جانب به مرد موضعی برتر از زن در خانواده میداد و از جانب دیگر انگیزه‌ای برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد میداد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود عوض کند. اما این تا زمانی که نسبت بر مبنای حق مادری بود غیرممکن بود. از این رو این ترتیب باید منسوخ میشد و منسوخ شد. برافتادن حق مادری شکست جهانی تاریخی جنس مونث بود. مرد فرمانروایی خانه را نیز بدست آورد. زن تنزل مقام یافت، برده شده، بنده شهوت مرد و ابزاری صرف برای تولید فرزند. این وضع نازل زن به تدریج بزرگ شده و آراسته گشته و تا اندازه‌ای در لفاف شکل‌های ملایم تری پیچیده شد. اما بهیچوجه از بین نرفت. بدین ترتیب تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود می‌آید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن است و اولین ستم طبقاتی مقارن

است با ستم جنس مذکر بر مونث. واحد خانواده کنونی هنوز سلول اولیه جامعه طبقاتی را تشکیل میدهد. افراد زنان در خانواده‌ها و وابستگی اقتصادی ایشان به مردان ادامه مییابد. نابرابری دو جنس در مقابل قانون - که میراث شرایط گذشته اجتماعی است - نه علت بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است.

تنها سرمایه‌داری و صنعت بزرگ نوین راه تولید اجتماعی را بروی عده‌ای از زنان مجدداً باز کرد اما این امر چنان انجام گرفته است که هنگامی که زن خدمت خصوصی خود را برای خانواده‌اش انجام میدهد از تولید عمومی خارج است و نمی‌تواند چیزی کسب کند و هنگامیکه میخواهد در صنعت عمومی شرکت کند و معاش خود را مستقلاً تامین کند در وضعی نیست که بتواند -

«وظائف خانوادگی» خود را انجام دهد. میبینیم که با وجود تغییر قوانین تا حدی به نفع زنان، زن هنوز يك برده خانگی باقی مانده است. زیرا امور کوچک خانه داری او را خرده خفه و منفعل کرده، در چهار دیواری خانه و آشپزخانه محصور می‌سازد و تمام انرژی و وقت او صرف کارهای غیرمولده فاقد ارزش اجتماعی و اعصاب خردکن میشود.

رهائی راستین زنان، کمونیزم راستین تنها در زمانی و مکانی آغاز خواهد شد که کار خانگی مشترکاً به عهده زن و مرد و حتی الامکان اجتماعی شود و زن نه تنها در پروسه تولید اجتماعی قرار بگیرد بلکه تمام قوانین امکانات تکنیکی، فرهنگی و اخلاقی فرجهت تساوی اجتماعی زن و مرد تغییر یابد و مرد سالاری در تمام ابعاد اقتصادی و ایدئولوژیک آن نابود گردد.

دیدگاهها



بمنظور بهیچبره امر مبارزه ایندولوزیک
و طرح مسائل مورد بحث در سطح جنبش انقلابی
در هر شماره "جهان" مقاله یا مقالتهایی
در این رابطه درج خواهد شد. بدیهی است
که مواضع اینگونه مقالات الزاماً با مواضع
"جهان" یکی نخواهد بود.

نقدی بر تئوری "سوسیال امپریالیسم"

بخش اول

این مقاله در شماره
ارائه میگردد.

تئوری حزب "ارزیابی نمودند. بعد از ۱۹۲۱
نیز سیاست جدید اقتصادی که بوسیله لنین
فرموله شد، بوده (NEP) از جانب گرایش
های چپ روانه بین الملل سوم گامی در جهت
احیای سرمایه داری روسیه قلمداد گردید.
بنا بر این باید گفت که برای اولین بار
این حزب کمونیست چین نبود که به نفی
سوسیالیسم و دستاوردهای آن در شوروی
پرداخت.

بعد از استقرار رویزیونیسم خروغی
در حزب کمونیست شوروی که به تجدید نظر
در اساسی ترین اصول مارکسیسم لنینیسم
پرداخته و گذار سلامت آمیزه همزیستی
سلامت آمیزه مبارزه اقتصادی با امپریا-
لیسم و بعداً راه رشد غیر سرمایه داری را
به مثابه مضمون اساسی استراتژی جنبش
کمونیستی بین المللی فرموله کرده بوده
حزب کمونیست چین بدستی به مقابله با
سیاست های رویزیونیستی دولت شوروی
پرداخت. اما از آنجا که قادر به ارائه
یک تحلیل مارکسیستی مشخص از زمینه های
عینی بهدایش رویزیونیسم در حزب کمونیست
شوروی نبوده تئوری ضد مارکسیستی "سوسیال
امپریالیست" را فرمولبندی کرده. این
تئوری بدون آنکه بخود زحمت بررسی ساخت
اقتصادی و طبقاتی جامعه شوروی را بدهد

تا بحال سازمان پیکار پرچمدار تز "سوسیال امپریالیسم" در ایران بوده اما
تا زمان موجودیت این سازمان هیچگاه تحلیلی مستدل بر این ادعای خود نتوانست
بعد از سازمان پیکار، امروز کومله (سازمان زحمتکشان کرستان) هنوز به این
تئوری معتقد مانده است بی آنکه کوچکترین تحلیل مشخص و علمهای بر این موضع خود
ارائه ندهد. از آنجائیکه ما معتقدیم موضع گیری یک سازمان سیاسی، در هر
زمینه، الزاماً باید بر مبنای تحلیل مشخصی استوار شده باشد. با نگاهی این مقاله
از کلیه معتقدین به این تز دعوت میکنیم که نظرگاه خود را در این رابطه ارائه
دهند. اگر چه این مقاله عمدتاً به نقطه نظرات سازمان پیکار اشاره میکند ولی
بیشک شامل تمام نیروهای سیاسی موسوم به خط ۲ میشود.

مقدمه

می دانست و بعد از بهروزی درخشان
بلشویکها، به نفی انقلاب سوسیالیستی
شوروی پرداخت و موضعی ارتجاعی در مقابل
آن اتخاذ نمود. در سال ۱۹۱۹ وی در -
"تروریسم و کمونیسم"، شوروی را سرمایه-
داری دولتی میخواند. بنظر کائوتسکی
بعد از اکتبر ۱۹۱۷ طبقه جدیدی از بورگراتها
بر جامعه روسیه حاکم گردید. وی آشکارا
بیان میدارد که حاکمیت بلشویکها "ستم -
گرانه ترین شکل استبداد" بوده و گامی
به عقب محسوب میشود، زیرا بعد از ۱۹۱۷
در روسیه، بورکراسی سرمایه داری و -
بورکراسی دولتی با هم ادغام شده و مشترکاً
بر طبقه کارگر فشار میآورند. بجز آپورتو -
نیستهای بین الملل دوم، آثار و عیشتهای
پهرو با کوشش بهروزی بلشویکها و طبقه
کارگر روسیه را عبارت از حاکمیت "پیکنا -

اگر چه تئوری غیر مارکسیستی "سوسیال
امپریالیسم" بوسیله حزب کمونیست چین
فرموله گردید با اینحال مدتها قبله حتی در
زمان لنین، برخی از "مارکسیستها" -
انقلاب سوسیالیستی اکبر را نفی مینمودند
از همان نخستین روزهای بعد از بهروزی -
انقلاب کبیر اکبر و استقرار نظام شورائی
در شوروی، نه تنها امپریالیستها و ضد
انقلاب داخلی در صدد سرنگون کردن اولین
جمهوری شورائی برآمدند، بلکه آپورتو -
نیستهای بین الملل دوم و همچنین آنانار -
عیستهای پیرو با کوشش نیز با توسل به
تئوری های گوناگون به تخطئه دولت جوان
شوروی و دستاوردهای آن پرداختند. -
کائوتسکی که استقرار انقلاب سوسیالیستی
در روسیه را به خاطر عدم رشد سرمایه داری
و عدم تکامل نیروهای مولده امکان ناپذیر

گسره آنارکسیسم ناب سازمان
 بیکار و ورشکستگی تئوریهای ما و راه انقلابی
 آن برهنگان روشن شده است و حتی بسیاری
 از نیروهای خط ۲ نیز به انتقاد از آن
 پرداخته اند، با اینحال قطعاً ما بیکار
 در مورد سوسیال امپریالیسم "کاملترین
 تحلیلی" است که از جانب خط ۲ بعد از قیام
 ارائه شده است. دیگر نیروهای خط ۲
 چیزی بیشتر از بیکار در دفاع از این
 تئوری ضد مارکسیستی عرضه نکرده اند. آنها
 نیز از انجام یک تحلیل مارکسیستی در مورد
 روابط تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه
 شوروی عاجز بوده و کم و بیش استدلالی
 را تکرار میکنند که بیکار ۲ سال قبل
 تحویل هوا داران خود میداد. از اینرو در
 این نوشته ما بیکار را به نقد میکشیم
 اما در حقیقت روی سخن ما با کلیه سازمان
 های خط ۲ است.

در این نوشته سعی خواهد شد که -
 ماهیت بینش حاکم بر سازمان بیکار
 در برخورد به جامعه شوروی شکافته شده و
 درک انحرافی آن از رویزیونیسم سوسیالیسم
 و امپریالیسم نشان داده شود. طبیعی است
 که در این نوشته مجال پرداختن به تمام
 نکات انحرافی مطروحه از طرف بیکار را
 نداریم و تنها به عمده ترین انحرافات
 دیدگاه آنان و تحریفات که در مورد گفته
 جنبش کمونیستی به عمل آورده اند، می -
 پردازیم. همچنین لازم به تذکر است که
 بعلمت محدودیت این نوشته، ما عمدتاً به
 بررسی ساخت طبقاتی و اقتصادی جامعه
 شوروی پرداخته و بررسی انحرافات رویزیو -
 نیستی حاکم بر حزب کمونیست شوروی را که
 به بهترین شکلی در تئوریهای گذار
 مسالمت آمیز، راه رشد غیر سرمایه داری
 و در تخلف از انترناسیونالیسم پرولتری

شکار میگردند، به فرصتی دیگر واگذار
 می کنیم.

درک انحرافی از رویزیونیسم

قبل از آنکه عمق انحرافات رفقای
 بیکار را در مورد رویزیونیسم، سوسیالیسم
 و امپریالیسم نشان دهیم، لازم است که
 به عدم توانائی این رفقا در درک ساده -
 ترین مفاهیم مارکسیستی اشاره کنیم. ما از
 بیکار به تبعیت از حزب کار آلبانی،
 شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم
 را "کشورهای رویزیونیست" (!!) می نامد
 و همچنین از وجود "بورژوازی رویزیونیست"
 در شوروی نام میبرد. هر دو آموز مارکسیست
 که تازه به الفبای مارکسیسم - لنینیسم
 آشنا شده باشند میدانند که واژه رویزیو -
 نیسم در مورد کشورها بکار نبروده بلکه
 آنرا در مورد انحرافات احزاب و جریانات
 درون جنبش کمونیستی بکار می برند. در هیچ
 کجای ادبیات مارکسیستی به ساخت اقتصادی
 اجتماعی رویزیونیستی اشاره نشده است
 گذشته از این، بورژوازی را با صفت
 رویزیونیست مشخص نمیکند. زیرا آنوقت
 فرد حق دارد ببرد که بورژوازی در چه
 جنبه های از ایدئولوژی بورژوازی خود تجدید
 نظر کرده است؟ بیکار قادر به تمیز
 دادن مفهوم احزاب رویزیونیستی که در -
 اصول انقلابی مارکسیسم تجدید نظر کرده اند
 از مفهوم کشورهایی که این احزاب در آن بسر
 میبرند، نیست. رفقای بیکار که بنا به
 شیوه همیشگی دکلماتیست ها، نسبت به شناخت
 دقیق تئوریک کم حوصله اند، دوست دارند
 همه چیز را قاطی کنند. بزعم این رفقا،
 اگر حزب کمونیست شوروی دارای انحرافات
 رویزیونیستی است، خود این کشور و اصولاً

همه چیز در این کشور رویزیونیستی است!!
 مارکسیسم کشورها را بر حسب نظام اقتصادی
 اجتماعی آنها که در عصر کنونی عمدتاً با
 سرمایه داری هستند یا سوسیالیستی، تقسیم
 میکند. نه بر حسب بینش احزاب حاکم در آنها.
 البته رفقای بیکار که نمیخواهند خود را
 از شر اندیشه های آشفته خلاص کنند، قیافه
 حق به جانب میگیرند و میگویند: "بله،
 منظور از کشورهای رویزیونیستی همان
 کشورهای سرمایه داری است!!"

رفقای بیکار که علاقه وافری به -
 اختراع لغات و واژه های نمان پرکن دارند
 در مقاله خود از واژه "رویزیونیسم
 امپریالیستی" نام می برند و سعی
 میکنند با زرنگی خاصی کاربرد آنرا به
 لنین نسبت دهند. بیکار خود را به هر دری
 میزند تا ثابت کند که ماهیت طبقاتی
 رویزیونیسم و امپریالیسم یکی است و
 "رویزیونیسم یک شکل ویژه از ایدئولوژی
 بورژوا امپریالیستی میباشد" (بیکار
 نیاسی - تئوریک ۲ - صفحه ۲۵۱). حال
 آنکه لنین در مقاله "اپورتونیسم و
 ورشکستگی انترناسیونال دوم" - که
 رفقای بیکار برای مشروعیت دادن به کار -
 برد واژه "رویزیونیسم امپریالیستی"
 آنرا با تحریفات نقل میکنند - میگوید
 "سرشت طبقاتی سوسیالیسم و اپورتونی -
 سم با یکدیگر همانند است و عبارت
 است از اتحاد قشر کوچکی از کارگران
 صاحب امتیاز با بورژوازی "ملی" خودی
 برهد طبقه کارگر... مضمون سیاسی ایدئولو -
 لوزیک اپورتونیسم و سوسیالیسم با
 یکدیگر همانند است... بنا بر این لنین
 بدستی از سرشت طبقاتی یکسان سوسیالی -
 سم (بلعناقها و عیدمان ها در انتر -

نقدی بر تئوری

به این نتیجه گیری می‌رسد که سیاست‌های رویزیونیستی خروچف سرمایه داری را در شوروی احیا کرده و شوروی-سوسیالیستی را مبدل به کشوری امپریالیستی ساخته است. در دهه ۱۹۶۰ هنگامیکه تئوری "سوسیال امپریالیسم" تا سطح تزارجاعی به جهان "تکامل" یافت، ورشکستگی و بطلان آن بر اکثر نیروهای انقلابی جهان روشن شد و حزب کمونیست چین اعتبار گذشته خود را در بین انقلابیون جهان از دست داد و هر روز بیشتر در خدمت اهداف امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا قرار گرفت. بعد از ۱۹۷۰ تئوریسین‌های مختلفی که همه نام مارکسیسم را با خود می‌سازند، می‌کشند، ملهم از تئوری "سوسیال امپریالیسم" حزب کمونیست چین، به نفی سوسیالیسم در جامعه شوروی پرداختند. برای اثبات تئوری احیا سرمایه داری در شوروی، آنها یا دست به تحلیل اقتصادی جامعه شوروی نمی‌زنند، یا آنجا که عینیات آنها را مجبور می‌سازد که سخنی هم از اقتصاد بگویند، مارکسیسم-لنینیسم را به بوته فراموشی می‌سپارند. بعضی از آنها نه‌تنها به نتایج بسیار مضحك و خنده‌آور می‌رسند، مثلا موریس ولوین (MORISS and LEWIN) معتقدند که تمرکز اقتصادی و سیاسی موجود در شوروی بخاطر استقرار عبودیت تولید آسیائی در آن کشور است و از این لحاظ بسیار شبیه روسیه تزاری است. شارل بتلهایم در کتاب "مبارزه - طبقاتی در شوروی"، شوروی را يك جامعه سرمایه داری از نوع خاص میدانند که دو طبقه بورژوازی دولتی و پرولتاریا در آن موجودند. به نظر وی چون روابط تولیدی در شوروی بعد از انقلاب تغییر محسوسی

نکرده بوده برای بورژوازی دولتی بر اخصی امکان پذیر شد که جای بورژوازی کهن روسیه تزاری را بگیرد. جدائی بتلهایم از مارکسیسم وقتی روشن میشود که وی بیان میکند که پرولتاریای شوروی هرچند به همان اندازه پرولتاریای کشورهای سرمایه داری غربی استثمار میشوند، با اینحال برای رهایی خود و استقرار سوسیالیسم احتیاج به انقلاب قهرآمیز ندارد و از طریق تغییر و تحولات سیاسی میتواند قدرت را درست گیرد. پل سوئیزی نمونه آنست که "مارکسیست" هائی است که در تحلیل طبقاتی جامعه شوروی کمیتشان لنگ می‌ماند. به نظر وی شوروی يك جامعه مبتنی بر استثمار طبقاتی است و در آن يك طبقه حاکم استثمارگر وجود دارد. سوئیزی جامعه شوروی را، نه يك جامعه سوسیالیستی و نه يك جامعه سرمایه داری میدانند. وی می‌گوید اگر استثمار را بمفهوم فقدان کنترل فردی و یا جمعی کارگران بر پروسه تولیدی و توزیع تولیدات و خدمات ناشی از آن - بدانیم، اکثریت مردم شوروی بوسیله بورکراسی حزبی موجود استثمار میشوند. ولی وی قادر به پاسخگویی به این مسئله نیست که مضمون طبقاتی این بورکراسی چیست و بورکراتها از چه طبقه‌ای هستند. از آنجا که هدف اصلی این نوشته نقد دیدگاه‌های انحرافی نیروهای سیاسی ایرانی است، خط ۲ در تحلیل اقتصادی و طبقاتی جامعه شوروی است. ما به همین اشاره مختصر در مورد نظریه پردازان اصلی تئوری احیا سرمایه داری در شوروی بسنده کرده و نقد کامل آنرا به فرصتی دیگر موکول میکنیم. قبل از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ در میان نیروهای معتقد به تئوری "سوسیال امپریالیسم" اتحادیه کمونیست‌های ایران

"جامع‌ترین" تحلیل را در این مورد - ارائه میدهد. در کتاب "شوروی کنونی: يك کشور سرمایه داری امپریالیستی" - اتحادیه کمونیستها به این جمع بندی می‌رسد که خروچف با يك کودتای نظامی به قدرت رسید و سیاست‌های رویزیونیستی او باعث پیدایش تولید کالائی در شوروی و احیا سرمایه داری گردید. در تحلیل نهائی این کتاب رویبناى سیاسی را باعث از بین رفتن زیربناى سوسیالیستی معرفی میکنند. اتحادیه کمونیست‌ها این گفته ناهیا نه لنین را فراموش میکنند که "سیاست با زتاب فشرده اقتصاد است، سیاست ممکن نیست بر اقتصاد اولویت داشته باشد".

بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، سازمانهای مختلف خط ۲ بدون آنکه يك تحلیل منجمد مارکسیستی از روابط تولیدی در جامعه شوروی ارائه دهند، کشور شوروی را کشوری امپریالیستی دانسته که سرمایه داری در آن به عالیترین مرحله تکامل خود رسیده است. حدود ۲ سال قبل سازمان پیکار در "پیکار" تئوریک - سیاسی شماره ۲، قطعنامه کنگره دوم خود را در مورد رویزیونیسم به چاپ رساند. این قطعنامه حاوی هیچ تحلیل تئوریک در باره "تئوری" سوسیال امپریالیسم نیست و در حقیقت تکرار همان استدلال غیر مارکسیستی و دگماتیستی همیشگی پیکار و دیگر سازمانهای خط ۲ است. اما با اینحال آنچه که در مورد مقاله "مقدمه‌ای بر رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم" که در همین نشریه چاپ شده، جلب توجه میکند، استدلال سفسطه آمیزی است که پیکار تحویل خواندگان خود که مرتب سراغ تحلیل در مورد ساخت اقتصادی جامعه شوروی را میگیرند، می‌دهد.